

# سیاست مذهبی کورش

## رفتار باملل مغلوب

بقلم: آقای دکتر هادی هدایتی  
دانشیار تاریخ در دانشکده ادبیات

«سمن کورش، پادشاه همه، پادشاه بزرگ، پادشاه مقتدر، پادشاه»  
«بابل، پادشاه کشور سومر و آکاد، پادشاه چهار قطعه زمین، پسر کمبوجیه،»  
«پادشاه بزرگ، پادشاه شهر انزان، نواده تئیس پس، پادشاه بزرگ، پادشاه»  
«شهر انزان، که خداوندان بعل و نبو، خاندان او را گرامی داشتند و»  
«سلطنت او را خواهان بودند...»

«... امیدم آنست که تمام خدایانی که بشهر هایشان مراجعت دادم»  
«هر روز طول عمر مرا بمردوک و نبو سفارش کنند و برای من نزد آنها»  
«وساطت نمایند و بخداوند مردوک چنین گویند: کورش پادشاهی که ترا»  
«محترم دارد و پسرش کمبوجیه... کورش، پادشاه پارس چنین گوید:»  
«خداوند جاویدان، خداوند آسمانها، تمام کشورهای جهان را بمن بخشیده»  
«و بمن اسر کرده است خانه‌ای برای او در بیت المقدس سرزمین یهود بنا»  
«کنم. از میان شما چه کسانی از قوم او هستند؟ خدای شما باشما باشد،»  
«بیت المقدس در کشور اسرائیل بشتابید و خانه خداوند لایزال، خداوند»  
«اسرائیل را بنا کنید...»

هر بار که مورخین خارجی سخن از شاهنشاهان هخامنشی می‌گویند، بی اختیار  
آنانرا بصفت «آزادمنشی» و «جوانمردی» متصف می‌کنند و ناچار در برابر این شاهنشاهان  
بزرگ که در دریای متلاطم و پیرهرج و مرج زمان ستاره‌های درخشانی از نوع پوری  
و انسان دوستی و رعایت عقاید اقوام و ملل بوده‌اند، سر تعظیم فرود می‌آورند. شاید  
بمورد دنیائی که ما زیست می‌کنیم و بشر از بسیاری لحاظ بعالیترین درجات مادی و  
معنوی صعود کرده است، این مطلب و بخصوص پافشاری و مبالغه مورخین خارجی و

تکرار مکرر این صفت تا اندازه‌ای غیرعادی جلوه کند. ولی حقیقت آنست که افتخارات شاهنشاهان هخامنشی از اینهم بیشتر است، زیرا آنها در زمانی سلطنت داشتند و در دوره‌ای رعایت احترامات مذاهب اقوام مغلوب را مینمودند که تصور این امر برای مردم وقت امری محال و دشوار بود. کورش در برابر بعل مردوک خدای خدایان بابل سر احترام فرود می‌آورد، و کاسبیز در مصر در مقابل خدای ملت مغلوب زانو بر زمین می‌زد، در حالیکه هنوز یک قرن از حریق معروف نینوا و ویرانی بیت المقدس نمی‌گذشت و هنوز قوم یهود در اسارت بابل بسر میبرد. شهرهای بزرگ بصورت مثنی خاکستر و دود با آسمان رفته بود و صدها قوم مغلوب در پایتخت امپراطوری سامی کهن بعثت وفاداری با اصول مذهبی خود در بازارهای بزرگ فروخته میشدند و یابشدیدترین وضع متحمل شکنجه‌های طاقت فرسا میشدند. در چنین دنیائی پر آشوب کوروش مانند ستاره‌ای تابناک درخشید، نسبت به همه فرمان عفو صادر کرد و کلیه مذاهب را محترم داشت و همه‌جا خود را فرستاده خدای محل معرفی کرد و در مقابل عظمت و بزرگی آن زانو بر زمین زد.

تشریح این سیاست، در دوهزار و پانصد سال قبل مستلزم تجسم ساده‌ای از اوضاع سیاسی زمان است.

دوهزار و پانصد سال قبل، مقارن ظهور کوروش شاهنشاه هخامنشی و مؤسس امپراطوری پارس، اوضاع جهان چگونه بود؟ پیز یستراتار گشهر آتن را تصرف کرده با استقرار استبداد فردی بهرج و سرج حکومت عوام خاتمه داده بود. در همین زمان حکومت بیزانس بوسیله دست‌های از اقوام مگاری (Mégarie) تأسیس شده بود و بر ساحل بغازها نخستین پایگاه یکی از بزرگترین امپراطوریهای جهان تأسیس میشد. مردمان فعال یونان، با وجود اختلافات داخلی و رقابت‌های خصوصی تمدن خود را تا اقصی نقاط حوزه مدیترانه توسعه میدادند و همه‌جا مردمان وحشی را از هلنیسم که یکی از مظاهر عالی تفوق انسانی و کوشش برای نیل بدرجات عالی بشری بود بهره‌مند مینمودند. در همین هنگام که مگاری‌ها بتأسیس بیزانس پرداخته بودند، مهاجرین یونانی در سواحل آسیای صغیر شهرهای پانثی کاپه (Panticapée) و کرسونز (Chersonèse) را تأسیس کردند و اهالی شهر فوسه (Phocée) در جستجوی ارض موعود از ساحلی بساحل دیگر

شتافتند و شهر ماری را بصورت پایتخت و مرکز هلنیسم در سرزمین گل تأسیس کردند. امپراطوری فینیقیه آخرین روزهای افتخار و عظمت خود را میگذرانید. قومی کلد شهرهای کارتاژ و اوتیک (Utique) و گادس (Gadès) را تأسیس کرده بود، و سلاخان آن دوهزار سال قبل از واسکودو گاما دماغه امیدواری را در جنوب افریقا کشف کرده بودند، بتدریج سلطه خود را بر راههای تجاری که تاجزایر بریتانیا توسعه مییافت از دست میداد و کشور دریائی خود را بتازه واردان یونان میسپرد. ولی شهرهای صور و صیدان و بیبلوس هنوز بقایای عظمت و قدرت گذشته را حفظ کرده بودند و باوجود انحطاط اقتصادی در سراسر آسیای سقوط بکندی پیش میرفتند.

دو هزار و پانصدسال قبل خبری شگفت و باورنکردنی در جهان کهن انتشار یافت: نینوا، پایتخت تاریخی آشور و اقامتگاه پادشاهان قهار باستان و سر بازخانه خونخوارترین اقوام عهد کهن ویران شد! از این شهر عظیم که روزگاری در زمان سناخریب و آسوربانیپال و سالمانزار مانند ستاره ای در آسمان تاریخ جهان درخشید و برای اقوام باستان مدتها در حکم کابوس خوفناکی بود جز تلی ویرانه و خاکستر چیزی باقی نماند. نینوا، «شهر خون آشام» باستان طعمه حریق شد و شبهای پیری در میان صحرای شعله های آن با آسمان رفت و دود حریق آن صحرای وسیع را در تاریکی غوطه ور کرد. اتلال میراث امپراطوری آشور بین مادهای آریائی و کلدانی های بابلی تقسیم شد و برای ابد نام این امپراطوری کهن از صحنه تاریخ جهان محو شد.

دو هزار و پانصدسال قبل بخت النصر پادشاه مقتدر بابل آخرین روزهای عمر خود را میگذرانید. این فاتح کلدانی که پیشوایان یهودارسیا (Jeremie) و حزقیال (Ezechiel) و دانیال ظهور او را بعنوان بلیه ای ضروری پیشگوئی کرده بودند، پادشاهی که با دستهای خود چشمان پادشاهان مغلوب را بیرون میکشید، فاتحی که نینوای خون آشام را به مستی خاکستر گرم مبدل کرد و کشورهای فینیقیه و فلسطین و آمون و موآب را تسخیر و تا قلب امپراطوری وسیع و افسانه ای ملکه سبا پیش راند، بخت النصر بزرگ که با خدایان همسری میکرد در حال جنون بحیات پرهیاهوی خود خاتمه میداد. در همین زمان پادشاهان نالایقی در اکباتان حکومت داشتند و آستیاگ آخرین پادشاه این خاندان سقوط امپراطوری ماد را که در طوفان حوادث عهد عتیق مانند بید لرزان در نوسان بود انتظار میکشید.

دو هزار و پانصد سال قبل، شهر تاریخی بیت المقدس ویران شد و قوم یهود به اسارت بابل رفت. آنها که از اسارت گریختند بمصر پناهنده شدند و همه جا گرد پیشوایان خود ارمیا و حزقیال و اشعیا حلقه زدند و انتظار روزی را کشیدند که «یهوه» بیت المقدسی منزه و پاک برای آنها تأسیس کند و فرستاده خداوند جوانمرد قوم اسیر یهود را از اسارت بابل نجات دهد. اینست منظره عمومی جهان باستان هنگامی که کوروش هخامنشی بتأسیس یکی از بزرگترین امپراطوری های دنیای کهن دست زد. همه جا قتل و خونریزی و حریق و ویرانی بود. پادشاهان کلدان و آشور که در قساوت و بیرحمی با هم رقابت داشتند هر روز وسیله تازه ای برای شکنجه های طاقت فرسای نوع بشر ابداع مینمودند. اسیران خود را زنده زنده پوست از بدن جدا میکردند و چشمان آنها را با سیله ای گذاخته میسوزاندند و در حالیکه نعره های جگر خراش آنان با آسمان میرفت سرب گذاخته بر پیکر آنان جاری میکردند. هر جا فاتحی قدم میگذازد مردم با اسارت میرفتند، شهر آنها با خاک یکسان و آخرین بقایای آن طعمه حریق میشد و با آسمان میرفت. پرستش خدایان و اجرای آداب و رسوم کهن منع میشد و کسانی که نسبت بخدای خود وفادار میماندند بدترین وضع متحمل زجر و شکنجه های غیر قابل تصور میشدند. در چنین دنیای پر آشوب و درین جهان پر هیاهو کوروش بمثابه ستاره ای تابناک درخشید، ستاره ای که امروز شخصیت بزرگ و خصوصیات اخلاقی او برای مورخین و باستان شناسان معنائی بزرگ محسوب میشود. چه دشوار است تصور کرد در جهانی که آدم کشی و جهالت و قتل و غارت و ویرانی اساس و پایه روابط اجتماعی اقوام بوده است و همیشه حق با کسی بوده که فاتح بوده، در دنیائی که آزادی مذهبی و احترام بخدایان سایر ملل و رعایت آداب و رسوم ملی باور نکردنی و برای مردم وقت غیر قابل تصور و اسکان بود، در چنین محیطی شاهنشاه هخامنشی سرشوق و نمونه کاملی از آزادمنشی و خصائص بارز بشری و انسان دوستی و نوع پرستی باشد. بیجهت اهالی شهرهای فوسه و تئوس در برابر تیراندازان پارسی گریختند و در جستجوی موطنی جدید در دریا سرگردان شدند. وقتی هارپاگوس فرمانده سپاه پارس بزرگ دروازه های شهر یونانی فوسه در ساحل آسیای صغیر رسید بیست و چهار ساعت با اهالی آن فرصت داد که تسلیم شوند. ولی این مردمان دریانورد برای فرار از اسارت ازین مهلت کوتاه استفاده کردند و هنگام شب زنان و کودکان و اثاثیه و مجسمه های خدایان خود را در کشتی نهادند و بسوی جزیره کیوس رهسپار شدند.

از کیوس متوجه کرس شدند و از آنجا بسرزمین گل رفتند و شهر فعلی ماری را تأسیس کردند. وقتی فردای آنشب، پارس ها در ساعت موعود بشهر وارد شدند، در نهایت حیرت متوجه شدند که شهر خالی است و حتی یک کشتی در ساحل باقی نیست. اهالی فوسه که در آن هنگام در دریای وسیع سرگردان بودند، آنقدر بازادی خود علاقه داشتند که مراجعت خود را بموطن اصلی مشروط با مری محال کردند، بدین ترتیب که قطعه ای بزرگ از آهن بدریا افکندند و سو گندیا کردند که مادام که این قطعه آهن بسطح آب نیامده است بموطن خود مراجعت نکنند! اهالی شهر تئوس نیز ازین سرمشق پیروی کردند و شبانگاه مجسمه های خدایان خود را در کشتی نهادند و راه دریا در پیش گرفتند. ولی نمیدانستند سپاهی که بعنوان فاتح شهر آنها اردمیشد جوانمرد و آزادمنش بود و اگرچه در دنیای باستان تصور این امر محال و دشوار بود، ولی شاهنشاه هخامنشی برخلاف تمام فاتحین بزرگ، آزادی و آداب و رسوم و مذاهب مردمان مغلوب را محترم میداشت. بیجهت مردمان فوسه و تئوس سواحل سرسبز و خرم آناتولی را با حاصل قرنهای زحمت و مشقت خود ترك کردند و در جستجوی ساحلی دور از هیاهوی «بربرها» در دریا سرگردان شدند. چقدر آنها و برادران یونانیشان از حقیقت دور بودند!

\*\*\*

دو هزار و پانصد سال قبل نبونید در شهر بابل سلطنت میکرد. بابل در سرانشیمی سقوط بود، ولی خاطره تابناک عهد بخت النصر از خاطر ها محو نشده بود. بخت النصر! پادشاه قهاری بود که بیت المقدس را ویران کرد و این شهر کهن را طعمه شعله های حریق ساخت و مردم آنرا باسارت ببابل برد. بخت النصر بناکننده بزرگ و سر باز بانبوغ بنا تیر اندازان ماهر خود سراسر زمین را طی کرد و بمیزان شنهای بیابان اسیر گرفت و اقوام مختلف را در قبال افتخارات و عظمت خود منحیر کرد. این مرد که پیشوایان یهود برای مجازات قوم خود ظهور او را بلیه ای ضروری تشخیص داده بودند، در حقیقت قهارترین دشمن قوم یهود بود.

بیت المقدس محکوم بناپاکی شده بود و میبایستی بدست خونخواری جبار ویران شود. ارمیا در کتاب آسمانی یهود چنین گفته است: «ای بیت المقدس تیره بخت، تو ناپاکی؛ من دامن پیراهنت را بگونه ات میکشم تا بی شرمیها و بدکاریها و فحشای زیادی که درون تو است دیده شود. کلدانیها بیت المقدس حمله خواهند کرد و آنرا

بآتش خواهند سوزانید... و پسران و دختران را از دم خنجر خواهند گذرانید.»  
 در سرود آراف چنین نوشته شده: «خداوند! اقوام مختلف سیرات ترا ضبط کرده اند،  
 معبد مقدس ترا آلوده کرده و شهر بیت المقدس را بصورت پشته ای ویرانه در آورده اند.  
 آنها اجساد بندگان ترا طعمه پرنده گان هوا کردند و گوشت پرستندگان را بدرندگان  
 زمین دادند. آنها خون اتباع ترا مانند آب گرداگرد بیت المقدس جاری کردند و کسی  
 نبود که اجساد را دفن کند.» حزقیال، ضمن مجسم کردن خشم خدای یهود از قول او  
 چنین گفته بود: «من بیت المقدس را ویران خواهم کرد.»

بخت النصر بصورت این جلاد خداوندی جلوه کرد و سپاهیان قهار خود را مانند  
 طوفانی سهمگین بر سر مردم یهود کوفت. سدسیاس پادشاه یهود را خواجه ای زنجیر  
 بر زبان انداخت و بیای تخت او کشید، در حالیکه بیت المقدس در آتش میسوخت و  
 فرمان بخت النصر دژخیمان بابلی خنجر بر گلوی فرزندان سدسیاس گذارده بودند.  
 بخت النصر با دست خود با خنجر از طلای ناب چشمان پادشاه فلسطین را از کاسه  
 بیرون کشید. معبد عظیم سلیمان را شعله های آتش در آغوش کشید و این بنای عظیم را  
 در عم فرو ریخت، در حالی که کلدانیهای مغرور و متکبر که از خون سرمست شده بودند  
 زیباترین اسرای یهود را انتخاب کردند و زبان و چشم آنانرا جدا ساختند، احشاء آنها را  
 بیرون کشیدند و زنده زنده پوست از تن آنها کردند و سپس آنها را ابدار آویختند تا پیروزیشان  
 بر قوم اسرائیل درین روز پرهیجان که شهر مقدس از حمایت خدای خود محروم  
 شده بود بیشتر و بهتر جلوه کند.

بیت المقدس نابود شد، و بخت النصر توانست بر روی گردونه ای  
 سریع السیر برای سپاسگزاری در برابر خدای خود ایستار حضور یابد. در همان حال که  
 ارمیا وقوع این بلیه بزرگ را پیش بینی کرده و از کشتار تاریخی جان بدر برده بود،  
 بر ویرانه های شهری که در عشق و غرور غوطه ور بود میگریست و در کلام زیبایی  
 که نشانه یأس و ناامیدی شدید او است چنین میگفت: « چگونه ممکن است قومی که  
 بین سایر اقوام سر بلند و بزرگ بود امروز مانند بیوه زنی بی پناه شود! » قوم اسرائیل،  
 مجروح و خون آلود مانند غلامان تیره بخت باخت بزننجیر کشیده شد و با سارت بابل  
 رفت. مردم بابل هر گز بدرجه روزی که قوم اسیر یهود از دروازه های شهر آنها گذشت  
 شادی و سرور نکرده بودند. در بین غرش گوشخراش سنج و دهل و غریوشادی مردم

لجام گسیخته بابل، اسرای یهود فاتح قهار خود را ایستاده بر گردونه‌ای مشاهده کردند که اهالی پایتخت دیوانه‌وار برای او کف میزدند. قوم یهود چاره‌ای نداشت جز اینکه در اسارت ناله کند و روزی را انتظار کشد که موعده آزادی فرا رسد. موعده آزادی هفتادسال بعد از اسارت، هنگامی فرا رسید که کوروش نبویه خود بعنوان فاتح بزرگ از دروازه‌های بابل گذشت: «در نزدیکی رودهای بابل مینشستیم و میگریستیم. ای بیت المقدس بزرگ! اگر من ترافرا موش کنم، زبانم در دهانم خشک باد. و تو ای بابل راهزن، خوشبخت کسی که سزای ترا در کف گذارد.» (تقل از کتاب آسمانی یهود)

\*\*\*

از سر نوشت بخت النصر در آخرین سالهای سلطنتش اطلاع زیادی در دست نیست. امپراطور مقتدری که مجسمه او از طلای ناب در آستانه فلات بین النهرین قرار گرفته و مظهری خیالی از عظمت بی دوام بابل بود، کشور وسیع بابل را بداماد و جانشین خود نبونید واگذار کرد و در عین جنون و خوف در گذشت. بخت النصر پادشاه مقتدر بابل در عین جنون و هراس برای اهالی بابل چنین پیشگویی کرده بود: «ای اهالی بابل! من، پیش بینی میکنم که مصیبتی بزرگ گریبانگیر شما خواهد شد که چه خالق من مردوک، و چه ملکه بلتیس (Beltis) نخواهند توانست بوسیله الهه سر نوشت جریان آنرا تغییر دهند. مردی که از دونزاد مختلف خواهد بود از پارس خواهد آمد. این مرد مورد حمایت خداوندان خود است. او شما را با اسارت خواهد گرفت.» این مرد که از دونزاد مختلف بود و پادشاه پیرو فرتوت بابل باو اشاره میکرد، همان کوروش هخامنشی بود که در یک روز آرام و ساکت حکومت بابل مغرور را بدون خونریزی از پای درآورد.

در سال ۵۶۱ قبل از میلاد، بعد از سرگنبونید زمام امور بابل مدتی در دست دسته‌های مختلف بود. گاه دسته نظامیان و گاه دسته روحانیان تسلط داشتند. سرانجام یکی از نظامیان بنام نبونید بر تخت سلطنت بابل جلوس کرد و زمام امور را بدست گرفت. و این موقعی بود که کوروش شاهنشاه هخامنشی نخستین پایه‌های امپراطوری وسیع خود را استوار کرده بود. ساموآدانگا (Samoua-Danga) مادر پادشاه جدید کاهنه رب النوع «سن» (Sin) خداوند ماهتاب بود. نبونید بمادر پیرو فرتوت خود زیاد علاقه داشت

وبا آنکه بعل مردوك در نظر اهالی بابل خدای خدایان بود کم کم بر احترامات «سن» ربه النوع ماعتاب افزود تا قلب مادر خود را که در خدمت این الهه بود روشن تر کند. این لغزش بزرگ در نخستین سالهای سلطنت برای او گران تمام شد، چه طبقات مذهبی نمیتوانستند این اهانت بزرگ را بعل مردوك، خداوند خداوندان نادیده گیرند. ولی بنویسد باین هم اکتفا نکرد و چون ذوق باستانشناسی و جمع آوری مجسمه های کهن داشت، جمعی از مجسمه های خدایان شهرهای دیگر را در بابل گرد آورد. سران مذهبی که از امتیازات و افتخارات خود با سرسختی دفاع میکردند با نظر بد باین نقل و انتقال خدایان محلی نگر نیستند. کم کم کاهنان معابد و طبقات روحانی او را متهم کردند که چون مادرش کاهنه «سن» ربه النوع ماه بوده است، او نیز قصد دارد بر احترامات این ربه النوع بیفزاید. سرانجام وقتی بنویسد با جسارت و گستاخی غیر قابل تصویری در شهر اور (U) که یکی از مراکز پرستش ماه بود موقعیت بنا های مقدس را تغییر داد و حتی کار را بجائی رسانید که دختر خود را بنام کاهنه «سن» در آن شهر منصوب کرد و تشریفات مذهبی جدیدی ابداع نمود، کم کم کاهنان معبد مردوك زمزمه عدم رضایت آغاز کردند. بعد از این اعلام خطر که سروصدای زیاد در معابد ایجاد کرد، کارکنان معابد ناظر وقایع تازه تری شدند. «سن» خدای اختصاصی بنویسد کم کم با بعل مردوك قائد بزرگ اهالی بابل بر رقابت پرداخت و رفته رفته احترامات او با احترامات مردوك برابر شد.

وقتی اصول مذهبی تغییر داده شد و خداوندان بسیاری از شهرها را از معابد آنها خارج کردند و باسارت بیابیل آوردند، کاهنان مخالف نتوانستند اهانت بزرگی را که به مردوك خداوند بزرگ و فرزند بعل شده بود تحمل کنند و به بنویسد تذکر دادند که وقتی خاندان هامورابی بابل را بصورت بزرگترین شهر جهان در آورد، این شهر عظیم یک خدای منحصر و مخصوص لازم داشت و کاهنان بابل چنین صلاح دیدند که این خدای مخصوص و خدای خدایان مردوك باشد.

و نیز به بنویسد یادآوری کردند که هیچ خدای دیگری شایسته احترامات و خدماتی که به مردوك میشود نیست. تحمیل کردن ربه النوع «سن» بشهر بابل بمنزله اهانتی بزرگ بعل مردوك بود. بعلاوه بنویسد مکرر مدعی شده بود که شادماسخ خداوند خورشید و آداد (Adad) خداوند آب را دیده و با این ادعا بحدود صلاحیت کسانی که



رسماً کارشان ملاقات خداوندان بود تخطی و تجاوز کرده بود. بدین ترتیب عدم رضایت همه طبقات را فرا گرفته بود و بخصوص روحانیان و سران مذهب با نبویند از در مخالفت درآمدند و او را بناپاکی متهم کردند.

در سال ۵۳۹ قبل از میلاد که شهر باستانی بابل و مرکز بزرگترین امپراطوریهای زمان در برابر سپاهیان پارس تسلیم شد، امور پایتخت دچار هرج و مرج بود. در ماه نیرسان که آغاز سال جدید بود جشنها و مراسم معمول برگزار نشد. درین سال «نبو» بابل نیامد و بعل مردوک از معبد خارج نشد و جشن آکتیو نیمه تمام برگزار شد. درین سال «نبو» بابل نیامد، در حالی که اهالی بابل احترام و علاقه‌ای خاص باین رب‌النوع داشتند و غیبت او فدائیان بی‌شمار او را که خدای دیگری برای تسلی خاطر نداشتند مضطرب کرد.

... وقایع خیلی سریع صورت گرفت. کوروش که سراسر امپراطوری لیدی را تسخیر کرده و کرزوس پادشاه افسانه‌ای این کشور را به‌مراه خود برده بود، در این وقت پهای حصار مستحکم بابل رسیده و این شهر عظیم را محاصره کرده بود. ولی شهر بابل زیاد مقاومت نکرد و با اینکه نبویند و سایل دهسال مقاومت را تهیه دیده بود، سپاهیان پارسی از مجرای فرات گذشتند و بشهر مرموز و کهن سال بابل قدم گذاردند. کوروش بدون اینکه یک‌فرد از سپاه خود را از دست دهد بابل وارد شد و ازین جمعیتی که مردد و هراسان او را می‌نگریستند تا کاخ شاهی پیش رفت.

\*\*\*

کوروش در فتوحات بزرگ خود هرگز بکسی تعدی نکرد و ملتی را که مغلوب می‌کرد محترم می‌داشت. بجای اینکه مالیات گزاف تحمیل کند و در امور مذهبی مداخله ورزد و سازمان اداری را درهم ریزد، بجای آنکه مانند فاتحین ساسی نژاد شهرهای مفتوح را غارت و مردمان آنرا مانند بهائم اسیر کند و بجای اینکه مانند فاتحی سختگیر و ناشی رفتار کند، خواهان جلب محبت ملل مغلوب بود. کوروش با این رفتار عاقلانه باب سیاست جدیدی در مشرق افتتاح می‌کرد و همین سیاست اساس و پایه امپراطوری نوزاد هخامنشی را قوام بخشید و ازین حیث آنرا شهره جهان باستان کرد. او نسبت بمردمان بابل فرمان عفو صادر کرد: «شهر اسان داده شد. کوروش بتمام اهالی اسان داده است.» (۱) رفتار

عاقلا نه و حسن نیت کوروش بزودی ثمر بخشید و سران مذهب که قبلاً بانبونید خصومت ورزیده بودند با او از در سازش درآمدند. نباید فراموش کرد که نبونید برای اعتلای خداوند محبوب خود سلسله مراتب خدایان را تغییر داده و اهانتی بزرگ ببعل مردوک خدای خدایان بابل کرده بود. وقتی کوروش اعلام کرد که بهیچوجه قصد تقلیل اختیارات رؤسای مذهب را ندارد و اصولاً در امور مذهبی بابل مداخله‌ای نخواهد کرد، پیروان مردوک با شادی و شغف از این تصمیم استقبال کردند. بدین ترتیب کوروش طوری جلوه داد که مردم بابل تصور کردند پیروزی او سران مذهب را از چنگ نبونید سبک مغز نجات داده است. شکفت آور است که نخستین اقدام کوروش پس از فتح پایتخت بزرگترین امپراطوریه‌های باستان این بود که محبت مردم را جلب کند و خود را دوست و آزاد کننده اقلیتهای ستمدیده اعلام نماید و خداوندانی را که نبونید از معابدشان خارج کرده بود، بمعابد آنها معاودت دهد. کوروش با این عمل نبونید را بی‌دینی و ناپاکی متهم میکرد. وقتی نبونید خدایان سایر شهرها را اسیر کرد و بابل آورد، روابط هر یک از خدایان را با ملت خود قطع کرده بود و مردم چنین می‌پنداشتند که برای مجازات همین عمل زشت خدایان او را رها کردند. و در حق کوروش تصور می‌کردند که «برگزیده مردوک» است و او است که خدای خدایان بابل مأمور انتقام و مجازات نبونید کرده است. مردوک سپاه او را کمک کرده، زیرا او را بهترین پادشاه زمین تشخیص داده است. بر روی استوانه‌ای که کوروش دستور داد بیاد فتح بابل درین شهر برپا کنند، خود را برگزیده مردوک معرفی میکند: «مردوک سراسر کشورهای جهان را در نظر آورد. او آنها را نگریست و پادشاهی عادل مانند خود جستجو کرد تا دست او را بگیرد و بابل برد. وی نام این پادشاه را بر زبان راند: کوروش پادشاه انزان. و آنگاه نام او را برای سلطنت بر سراسر جهان بر زبان جاری کرد.» بدین ترتیب خداوندانی که بدست نبونید تبعید شده بودند بزودی بشهرهای خود مراجعت کردند. در سالنامه «نبونید - کوروش» چنین نوشته شده: «از ماه کیسلو تا ماه آذار، خدایان آکاد که نبونید بابل آورده بود بشهرهای خود مراجعت کردند.» کوروش نه تنها این خدایان را به شهرهای خود فرستاد، بلکه دستور داد معابد متروک آنها را تعمیر کنند و چنانچه معابد آنها ویران شده از نو بنا کنند تا خدایان بتوانند «در آرامگاه ابدی خود مسکن گزینند». وقتی کوروش باین طریق امور مذهبی را فیصل داد، از خدایانی که بشهرهای خود

فرستاده بود استدعا کرد که «در نزد خدای بزرگ مردوک برای او و فرزندش کمبوجیه وساطت و شفاعت کنند.» یکی از اسناد جالب بابلی که متأسفانه صدمه زیاد دیده اطلاعات ما را درباره رفتار کوروش تکمیل و تأیید میکند. این سند متنی است بصورت شعر در مدح و ثنای کوروش که پیروزی او را بر نبونید و احترام او را نسبت به خدایان بابلی تجلیل کرده است. با آنکه قسمتهائی از این سند از بین رفته، میتوان درین متن چنین خواند که کوروش پس از فتح بابل مدتی با سوره مذهب مشغول بود. وی قربانی های خدایان را افزود و در برابر آنها زانو بر زمین زد. وی خدایان و الهه ها را بمعابد خود معاودت داد و آثار تغییرات شوم نبونید را از بین برد. این متن با دعائی خاتمه مییابد که قسمت کوچکی از آن باقی است. باید در اصطلاحات و عبارات این متن که معرف شخصیت بارز کوروش کبیر است تعمق کرد. همه جا عین این مطلب تکرار میشود: «مردوک اقدامات مقدس مرا تأیید کرد و فضل خدا را بر من، کوروش، پادشاه پرستنده او و کامبیز، فرزندی که من ایجاد کرده ام و سراسر سپاهیانم بگسترد و من با نهایت شغف الوهیت او را تجلیل کردم. خداوندانی را که (در نواحی مفتوح) مسکن داشتند، در مسکن اصلی خود مستقر کردم و خانه های جاودانی برای آنها ساختم. من مردمان آنها را گرد آوردم و در خانه های آنها مستقر کردم. و خداوندان سومر و آکاد را که نبونید ببابل آورده بود بدستور خدای بزرگ مردوک بآرامگاه آنها بردم و درین محل قلب آنان را بشغف آوردم. امیدم آنست که تمام خدایانی که من بشهرهای خود سراجعت دادم از خداوند بعل و نبو طول عمر سرا طلب کنند و برای جلب تفضل او وساطت کنند و بخدای من مردوک چنین گویند: «کوروش، پادشاهی که بتو احترام میگذارد و پسرش کمبوجیه...» چه روشن بینی و بصیرت بینظیری درین خضوع و خشوع مقدس میتوان ملاحظه کرد! گوئی اندیشه دائمی کوروش این بود که مردم بابل او را نماینده رسمی مردوک، خدای خدایان بشناسند. محققاً درین رفتار کوروش رمزی از صداقت و حقیقت نهفته است. زیرا با اینکه او میتوانست بعنوان فاتح هر چه اراده میکرد انجام دهد، نه تنها بهیچ چیز دست نزد، بلکه مکرر و با عبارات صریح و رسا اطاعت خود را نسبت بمردوک خدای مردمان بابل اعلام کرد و عبارت بهتر فرمانروائی خدایان بابل را برسمیت شناخت. او میتوانست باتحکم رفتار کند و سیاست خود را بر ملت مغلوب تحمیل نماید، ولی این مرد زیرک و عاقل ترجیح داد بعنوان خدمتگزار

خدایان حکومت کند. چه درس بزرگ و اخلاقی برای کسانی که تصور میکنند قدرت زود گذر را باید در میدانهای جنگ و بین سردگان و کشتگان بیابند! کوروش معابد کشور آکاد را سراسر آباد کرد. معبد ایشتار را در شهر مقدس اوروک (Uruk) تعمیر و اصلاح نمود. بانی این اصلاحات امضای خود را بر آن باقی گذاشته، چه ژوردان (Jordan) که در سالهای اخیر حفریاتی در آن صفحات کرده است، تخته سنگها و تخته ستونهای یافته که این عبارت بر آنها منقوش بوده است: «من کوروش، پادشاه پارسها که از ازیل (معبد مردوک در بابل) و از ایلا (Ezila معبد نبودر بورسیا) را دوست میدارد، فرزند کمبوجیه، پادشاه مقتدر». سر لئونارد وولی (Sir Léonard wooley) رئیس حفریات شهر اور، در این شهر که تاریخ آن از طوفان نوح هم قدیم تر است و بعلمت وجود قبور پادشاهان و بناهای شاهان لارسا و معابد عظیم شهرت فراوان دارد، آجرهایی با مهری بنام کوروش یافته است. این پادشاه حصار معبد نانار (Nannar) و اننون ماخ (E-nun-Makh) معبد مشترک نانار و نین گال (Nin-Gal) را تعمیر کرد. نوشته‌ای که بر روی آجرهای این بنا یافته شده چنین است: «کوروش، پادشاه جهان، پادشاه انزان. خداوندان بزرگ تمام ملل را بدست من سپرده‌اند. من درین کشور آرامش برقرار کرده‌ام». این نوشته کوروش متن کتاب (Esderas) را که ذکری از تعمیر یکی از معابد دارد تأیید میکند: «خداوند آسمان تمام کشورهای زمین را بمن داده و بمن امر کرده است خانه‌ای در بیت المقدس که در کشور اسرائیل واقع است برای او بنا کنم». این اقدام کوروش در نظر قوم یهود معجز آسا و در حقیقت قسمتی از سیاستی بود که کوروش در سراسر امپراطوری خود اجرا کرد. برای او این مسئله که کدامیک از خدایان یهود یا بابل واقعی است اهمیت نداشت؛ هدف کوروش این بود که کلیه مذاهب را تقویت و باین عمل محبت ملل را جلب کند.

کوروش که بنا بر کتاب آسمانی یهود از سال ۳۴۶۶ بعد از خلقت زمین تا سال ۳۴۷۵ سلطنت کرد، خود را «پادشاه هخامنشی، پادشاه پادشاهان، پادشاه بزرگ، پادشاه نیرومند، پادشاه بابل، پادشاه چهار قطعه زمین» نامید. وی فرزند خود کمبوجیه را که مادرش یکی از شاهزاده خانمهای هخامنشی بود در اداره امور شرکت داد و طبق رسوم بابلی بوسیله خداوند مردوک تاج شاهی بر سر گذارد. کوروش مانند تیکلات فالازار سوم و غالب پادشاهان خاندان سارگن دست خداوند مردوک را گرفت و باین

عمل مذهبی روحانیت سلطنت خود را در بابل اعلام کرد. کوروش پادشاهی خود را از عالی‌ترین دستی که بشر آرزو داشت می‌گرفت و با بخت‌النصر و سارگن و سایر پادشاهانی که نام آنها از بزرگترین اسامی تاریخ بوده و هست هم‌وزن و برابر میشد. کوروش پادشاهی بود که همینکه بر تخت سلطنت کشوری جلوس می‌کرد، برای تاجگذاری رسمی بمعبد می‌شتافت و این تاجگذاری رسمی بر حسب خدائی که میپرستید فرق می‌کرد. در بابل بنزد بعل مردوک می‌شتافت و برای رعایت احترام این خدا دست او را در دست می‌گرفت. از این لحظه بعد درین جهان جانشین مردوک تلقی میشد و ساعات متوالی بعبادت او میگذرانند. استوانه کوروش نشان میدهد که این سیاست و نقش مذهبی که کوروش برای خود ایجاد کرده بود تأثیری عمیق در پیشرفت کار او بخشید، قسمی که مردم و روحانیان بابل پیروزی پادشاهی او را نتیجه بغض خدایان کلاه نسبت بنویسند دانستند. روحانیان بابل سلطنت کوروش را با حق شناسی برسمیت شناختند و این مطلب جای تردید نیست، زیرا استوانه‌ای که در بابل یافته شده و اکنون در موزه بریتانیائی محفوظ است کتیبه‌ای باین متن دارد: «پس از فتح بابل، مردوک کلیه کشورهای را جست‌وجو کرد و آنگاه او (کوروش) نگرست و پادشاهی عادل مطابق میل خود یافت که دستش را بگیرد. کوروش پادشاه انزان که او نامش را اعلام کرد، پادشاهی جهان منصوب نمود. مردوک خداوند بزرگ و حامی قوم خود اقدامات مذهبی و قلب پاک او را با رضایت خاطر مشاهده کرد. او بوی امر کرد بسوی شهر او بابل رود و در حالیکه مانند دوست و رفیق راه در کنار او حرکت میکرد راه بابل را با و ارائه داد. سپاهیان بیشمار کوروش را که مقدار آن مانند آب‌های شط نامعلوم بود حرکت داد. بدون جنگ و خونریزی آنها را بشهر خود بابل داخل کرد. او مردم بابل را از رنج و سختی رها نمود و بنویسید یعنی پادشاهی را که خداوند مردوک را محترم نداشت بدست کوروش سپرد. تمام مردم بابل، تمام کشور سومروآکاد و بزرگان در برابر او زانو بر زمین زدند و از سلطنت او اظهار شادی و شمع کردند. چهره‌های آنها بشاش بود. خداوندی را که ببرکت قدرت خود مرده را زنده و همه را از ویرانی و رنج معاف کرده بود باشعف پرستیدند و نام او را تجلیل کردند. منم کوروش، پادشاه همه، پادشاه بزرگ، پادشاه مقتدر، پادشاه بابل، پادشاه کشور سومروآکاد، پادشاه چهار قطعه زمین، پسر کامبیز، پادشاه بزرگ، پادشاه شهر انزان، نواده تئیس پس، پادشاه

بزرگ ، پادشاه شهر انزان ، که خداوندان بعل ونبو خاندان او را گرامی داشتند وازصمیم قلب سلطنت او را خواهان بودند . هنگامی که من باصلح و سلم بیابلی وارد شدم ودرعین شغف وشادی مردم ، کاخ پادشاهان وجایگاه سلطنت را اشغال کردم ، خداوند مردوك قلب کریم اهالی بابل را متوجه من کرد ومن هرروز درتجلیل او مراقبت داشتم . سپاهیان بیشمار من بآرامش وارد بابل شدند . درسراسر کشور سومروآکاد هیچ دشمنی باقی نگذازدم . پادشاهان تمام نواحی ، از دریای اعلی تا دریای سفلی که در کاخ های سلطنتی میزیستند وپادشاهان مغرب که درچادر زندگی میکردند ، همه باج های گزاف آوردند ودر بابل برپاهای من بوسه زدند . از..... تاشهر آشور وشوش ، آکاد ، اسوناک ، زاسبان ودر (Der) واقع در نزدیکی مرزهای کشور گوتی (Guti) ، شهرهای آن سوی فرات که در زمانهای باستان بنا شده بود ، خدایان آنها را که در آنجا مسکن داشتند مراجعت دادم ودر محلی جاودانی مستقر ساختم . همه مردم را گرد آوردم ودر خانه هایشان از نو جای دادم . و خداوندان سومروآکاد را که بنوید علیرغم خشم و غضب خداوند بزرگ بیابلی آورده بود ، بدستور خداوند مردوك ، خداوند بزرگ بدون اشکال در اماکن مقدسی که قلب آنها خواهان بود وارد کردم . امیدم آنست که تمام خدایانی که بشهر هایشان مراجعت دادم هرروز طول عمر سرا بمردوك ونبو سفارش کنند و برای من نزد آنها وساطت کنند وبخداوند مردوك چنین گویند: «کوروش ، پادشاهی که ترا محترم دارد وپسرش کامبیز..... (بقیه متن از بین رفته است) » . این متن سند تاریخی بزرگی است ، زیرا کوروش نه تنها خود را فاتح جلوه نمیدهد ، بلکه خود را اداره کننده صلح طلب ونجات دهنده بابل وبرگزیده مردوك معرفی میکند . وی مکرر یادآوری میکند که شهر متحمل خرابی نشد وسپاهیانش باصلح وسلم بدان وارد شدند . کوروش با این بیان احساسات مذهبی قوم مغلوب را تسکین میداد و خدای آنها را تنها خدای موجود اعلام میکرد و نه تنها مذهب خانواده و قوم خود ، بلکه مذهب مغ های قبیله سادرا نیز بر کسی تحمیل ننمود . وی بدین طریق اطاعت وفرمانبرداری بی قید وشرط طبقه روحانی را تأمین میکرد وبا رفتار صلحجویانه واجتناب از قوه قاهره سیاست اعتماد واطمینان تازه ای برقرار ننمود «وتمام اهالی بابل ، تمام مردم سومرو - آکاد در مقابل او زانو زدند وپاهای او را بوسیدند واز جلوس او بسلطنت اظهار شغف

در دند و قیافه های آنان بشاش شد.» (۱) کوروش امپراطوری خود را بر اساس خشونت که دیر یازود فاتح را مورد غضب ملت مغلوب قرار میداد و از کشور میراند بنا نکرد و حقوق ساکنین بابل و ارزش تاریخی گذشته و مفهوم عالی تمدن آنرا عملاً برسمیت شناخت.

در بامداد پیروزی بزرگی که هر فاتح در برابر درخشندگی و جلال آن غره میشد، کوروش در نهایت فروتنی و رحم و شفقت رفتار کرد و این رفتار سرشار از بزرگی و عظمت بود. کوروش برای افتخارات پرهیاهو و فاتحینی که آرزوی تسلط جهانی داشتند و سرانجام باز هر بهلاکت میرسیدند ارزشی قائل نبود. او که یکی از بزرگترین فاتحین دنیای باستان است و بطور قطع محبوبترین فاتحین جهان نیز هست، ملایمت و حسن سیاستش دشمنانش را با احترام ناگزیر میگرد، زیرا اینها که وسیله ای برای سرزنش و بد گوئی نداشتند نمیتوانستند افکار عمومی را ناراضی کنند و احساسات ملی را برانگیزند. فقط قوم یهود بود که انتظار آتش بطور کامل اجابت نشد. چه قوم یهود انتظار داشت که کوروش با انتقام کشور اسرائیل بابل را زیر و رو کند. ولی چنین نشد و بابل ویران نگرددید.

کوروش در روز سوم ماه سرهسوان خود را پادشاه بابل و فرزند عزیز مردوک اعلام کرد. شاهنشاه هخامنشی که بدین ترتیب واسطه ای بین اتباع جدید خود و خدای آنها میشد، بدینوسیله نشان میداد که نه تنها مایل نیست ارباب خارجی اهالی بابل باشد، بلکه خود را نماینده و برگزیده مردوک برای حکومت بر اقوام او اعلام میکرد. پس طبق رسوم بابلی قدرت و اختیارات خود را از خداوند مردوک گرفت و برای اینکه ثابت کند که مایل نیست اهالی بابل او را بعنوان یک فاتح تلقی کنند و او را مانند پادشاهی که خود از روی میل برگزیده اند بپذیرند تشریفات انتقال سلطنت را بوسیله روحانیان بزرگ معبد از اژیل بر گزار کرد. گزنفون داستان این صحنه تاریخی را در سیروپدی با شرح و تفسیر زیاد نقل کرده است.

\*\*\*

همانطور که در بابل کوروش خود را سجری اراده مردوک معرفی کرد، در کشور اسرائیل خود را وسیله اجرای اراده خدای یهود دانست. قوم یهود در تمام

مدت طولی که در «اسارت بابل» بسر برد احساسات استقلال طلبانه و پرستش وطن از دست رفته و ارزش معنوی مذهب خود را از دست نداد. وقتی اسم بیت المقدس شنیده میشد، افسردگی و اندوهی خاص سراسر وجود یهودیان را فرا میگرفت و آرزوی دیدار وطن تجدید میشد. مصائبی که پیشوایان آنان پیشگوئی کرده بودند و سرزنش های آنها علیه ثروت زیاد شهرنشینان و قربانیهای یهوده و جسارت مذاهب خارجی که بیت المقدس راه یافته بود، مصائب شهر مقدس الهی که بمجازات ناپاکیهای خود میرسید و ثروت و توانگری و نخوت و غرور این شهر هرگز ایمان و اعتقاد یهودیانی را که در اسارت بابل بودند نسبت بسرنوشت و آینده درخشان قوم خود تغییر نداد. اینها که از اعمال گذشته خود نادم و افسرده بودند با عبادت و زاری خشم خداوندی را تسکین میدادند. در بابل دیگر قربانی نمیکردند، ولی مراسم مذهبی هفتگی و روزه را در نهایت مراقبت و دقت انجام میدادند و اطفال خود را بلافاصله پس از تولد ختنه میکردند. بدین ترتیب یهودیان حلول روز آزادی خود را انتظار میکشیدند و اطمینان داشتند اسارتی که بخت النصر بر آنان تحمیل کرده بود برای مدتی محدود بود. بنی اسرائیل در یک محیط خارجی که هرگز نتوانست آنها را در خود مستهلک کند، حاضر نشدند در تمدن بابلی تحلیل روند، اصالت نژادی خود را حفظ کردند و از ازدواج و سازش با فاتحین خود که بتحتیر «کلدانی» مینامیدند، امتناع ورزیدند و از اعماق کلبه های ویران خود آنان را تخطئه کردند. آنها در بوته آزمایشی قرار گرفته بودند که سبب ایستی از آن نیرومند خارج شوند، از گذشته زشت رها شوند و برای آینده ای آزاد که فتوحات کوروش نخستین علائم آن بود آماده شوند. پیشوایان یهود که میکوشیدند شعله مقدس ملیت قوم خود را محفوظ بدارند، مردم را بعدم اطاعت منفی دعوت میکردند و ایمان و اعتقاد آنها را بمأموریت خطیری که خداوند بقوم اسرائیل داده بود تقویت مینمودند. حزقیال که با شدت بیت المقدس را بیت پرستی متهم کرده بود و عیش و نوش آنرا معرفی و ارتباط آنرا با اقوام بت پرست سرزنش کرده بود، اکنون میخواست قوم گمراه یهود را براه راست هدایت کند. اسارت بابل برای قوم یهود مفید واقع شده بود. خداوند نمیتوانست کشور اسرائیل را بحال خود رها کند، زیرا این خدائی که واحد و قادر مطلق و فرمانروای جهان است، در عین حال خداوندی سهربان و بخشاینده است. بابل در حقیقت وسیله مجازات خداوند نسبت بقوم برگزیده ای شد که بی دینی



گرائیده بود. ولی بابل خود بجرم ویران کردن بیت المقدس و کاخ آسمانها مجازات میشد و خداوند قوم اسیر خود را بشهر درخشانی که از نو بنا میشد هدایت میکرد. اکنون این سرگذشت را از دهان حزقیال بشنویم: «خداوند لایزال چنین امر میدهد: کوهسارهای اسرائیل، درختان خود را برویانید و سیوه‌های خود را برای قوم اسرائیل آماده کنید؛ زیرا بزودی خاک شما زراعت و بذر افشانی خواهد شد. عده کثیری مردمان بر شما قرارخواهم داد. بر روی ویرانه‌های شهرها بنا خواهد شد و مردمان در آن سکونت خواهند کرد و من بیش از پیش شما را از حسن و خوبی سرشار خواهم کرد و شما خواهید دانست که من خدای جاودانم. اهانت ملل را دیگر بگوش شما نمیرسانم و شما دیگر مانند لکه ننگ ملل نخواهید بود. و وقتی شما در برابر چشمان ملل مرا تقدیس کنید، آنها خواهند دانست که من خدای جاودانم. من شما را از بین تمام ملل و از تمام کشورها که سرگردان هستید گرد میآورم و بکشور خود مراجعت میدهم. من آبی صاف بر شما جاری میکنم تا شما پاک و منزه شوید. من شما را از تمام آلودگیها پتان منزه میکنم. من قلبی تازه بشما میدهم و روحی نو در شما میدهم. من روح خود را در شما میدهم و طوری میکنم که از دستورهای من پیروی و قوانین مرا اجرا کنید. شما در کشوری که پدرانتان داده‌ام سکونت خواهید کرد. شما قوم من خواهید بود و من خدای شما.»

اشعیا پیشوای دیگر یهود چنین میگوید: «روان خدای بزرگ بر من نازل گردیده، زیرا او مرا مأمور کرده است خبری بقوم ستندیده او برسانم. او مرا مأمور کرده است که قلب‌های شکسته را تقویت کنم و بهمه اعلام کنم که اسیران اسرائیل آزاد خواهند گشت و درهای زندان بروی زندانیان گشوده خواهد شد.»، یهوه خدای جنگ و انتقام نیست؛ او پدری مهربان و نگران آینده فرزندان خود است. اشعیا این عشق و علاقه خداوندی را بقوم یهود بدرجه‌ای از وسعت و عظمت رسانید که هیچ مذهبی در سراسر خاور میانه تاکنون نرسانیده بود. در همان هنگام که بودا در هند پایان حکومت تمایلات و شهوات را اعلام میکرد و کنفوسیوس در چین قوانین مربوط بمعنویات چینی را پایه میگذازد، اشعیا بانثری درخشان و تابناک نخستین الهامات صریح و اوامر الهی را بیهودیان اسیر اعلام مینمود و خداوند دیگری بمراتب از یهوه مهربانتر و رحیم‌تر بقوم خود معرفی میکرد. این کشف تازه اشعاری با شکوه باشعیا

الهام کرد، و باین بیان هیجان انگیز بود که خدای جدیدی را که بکمک قوم اسرائیل شناخته بود توصیف میکرد: «صدای کسی که در صحرا فریادسیند چنین مژده میدهد: راه ابدیت را آماده کنید و از کنج عزلت کوره راهی بسوی ما بگشائید. سراسر دره برجسته خواهد شد و کوهها و سراسر سواحل کوتاه خواهد گردید. و راههای پرپیچ و خم ساخته و محل های ناهموار مسطح خواهد شد (۱). بیدار باشید! خداوند بزرگ بادستی نیرومند خواهد رسید و بازوی او بنام او حکومت خواهد کرد (۲). او گله مردمان خود را مانند شبان غذا خواهد داد و بره های خود را در آغوش خواهد گرفت. او باراسی حیواناتی را که با جوانان همراهند دور خواهد کرد.» و کوروش وسیله آزادی قوم یهود خواهد بود: «خداوند چنین میگوید: من از کوروش صحبت میکنم: او چوپان منست و هجری اراده من خواهد بود. خداوند با برگزیده خود کوروش چنین صحبت میکند و دست او را برای بر زمین کوبیدن ملل میگیرد.»

کمی پس از ورود بابل، نخستین اقدام کوروش این بود که بقوم یهود اجازه داد بفرستین مراجعت و معبد خدای خود را بنا کند. فرمانی که باین مناسبت صادر شد در تاریخ باستان معروف است. اینست متن این فرمان بقسمی که اسد راس نقل میکند: «نخستین سال کوروش، پادشاه بابل، خداوند جاویدان روان کوروش را، کوروش پادشاه پارس را که این فرمان را با صدای بلند و بانوشته در سراسر امپراطوری خود اعلام کرد برای اجرای گفته ارمیا بیدار نمود: «کوروش، پادشاه پارس ها چنین میگوید: خداوند جاویدان، خداوند آسمانها، تمام کشورهای جهان را بمن بخشیده و بمن امر کرده است خانه ای برای او در بیت المقدس سرزمین یهود بنا کنم. از میان شما چه کسانی از قوم او هستید؟ خدای شما باشما باشد، بیت المقدس واقع در کشور اسرائیل بشتابید و خانه خداوند جاویدان، خداوند اسرائیل را بنا کنید! در هر محل که بقایای قوم جاویدان زندگی میکنند، اهالی محل طلا و نقره و لباس و حیوانات با هدایائی برای خانه خدا در بیت المقدس بآنها دهند.» رؤسای خانواده های یهودا و بنیامین و تمام کسانی که خداوند روان آنها را بیدار کرد برخاستند تا برای ساختن خانه جاویدان بیت المقدس بشتابند... کوروش پادشاه پارس، ظروف مطبخ خانه خداوند

(۱) ممکن است منظور راه بابل بیت المقدس باشد.

(۲) اشاره به کوروش است.

را که بخت النصر از بیت المقدس آورده بود و در خانه خدای خود قرار داده بود بیت المقدس مراجعت داد. کوروش، پادشاه پارس این ظروف را بوسیله میتریدات خارج کرد و به شیشاتسار شاهزاده یهودا تسلیم کرد.»

بدین ترتیب از سال دوم سلطنت کوروش در بابل، هر روز کاروانهایی بسوی بیت المقدس براه افتاد و فرزندان قوم یهود را باین شهر رسانید. کوروش بخرانه دار خود میتریدات دستور داد اشیاء مذهبی و ظروف طلا و نقره که بتعداد پنج هزار و چهارصد قطعه از معبد بیت المقدس ربوده بودند بآنها واگذار کند. و نیز باهالی نقاطی که افراد یهود میزیستند دستور داد وسایل لازم برای مراجعت بآنها دهند. بدین ترتیب بود که بیت المقدس از نو یک شهر یهود شد و اراده خداوند یهود صورت عمل گرفت: «من میگویم که کوروش چوپان منست، او مجری آمل منست! من بیت المقدس میگویم که از نو بنا شود و معبد آن از نو ساخته شود!»

در باره علت رفتار کوروش نسبت بتبعیدشدگان فلسطین صحبت زیاد شده است. بعقیده اکثر مورخین علت واقعی رفتار جوانمردانه این فاتح بزرگ را باید در سیاست او جستجو کرد. چه کوروش پس از فتح بابل بفکر تسخیر مصر بود. فتح مصر بعدها در زمان فرزندش کامبیز تحقق یافت، ولی کوروش قبلا مقدمات آنرا فراهم کرد و در نزدیکی دره نیل متحدین باوفا و حق شناسی برای خود ایجاد کرد. سپاه پارس ناچار بود برای حمله بکشور فراعنه از فلسطین عبور کند و بنابراین لازم بود در بیت المقدس که محل توقف و پایگاه نظامی سپاه خواهد بود، پشتیبانی محکم و یا لاقبل بیطرف وجود داشته باشد. شاید علت واقعی رفتار کوروش همین بوده است که با استقرار کانون ملی یهود در میان راه بابل و تب خدمتی بخاندان خود کرده باشد. این سیاست عاقلانه که ثمره آن در آینده ای نسبة دور محسوس بود، باروحیه آزادمنش و جوانمرد کوروش نیز هم آهنگ بود.

باتمام علاقه و احترامی که کوروش به اهورامزدا داشت، هرگز از ملل مختلف امپراطوری خود که اصول مذهبی آنها با اصول مذهب پارسها مختلف بود، تقابلا نکرد مذهب پارسها را گردن نهند. برعکس، مذاهب آسیای صغیر و خدایان متعدد بابل را محترم داشت، زئوس خداوند یونانیان آسیای صغیر و مردوک خداوند مردمان بابل از فتوحات او ناراحت نشدند و پرستندگان آنها توانستند در نهایت آرامش خاطر

در معابد آنها عبادت ادامه دهند. قومی که بیش از هر قوم دیگر از سیاست آزاد کوروش منتفع شد قوم یهود بود، جای تعجب نیست که یهودیان کوروش را بمعنای واقعی و حقیقی کلام «آزادکننده» خود نامیدند، زیرا یهودیان اسیر بابل بکمک او از اسارت رهائی یافتند و بشهر جاویدان خود شتافتند. کوروش پرستنده خدائی بود که بقول داریوش در کتیبه نقش رستم «آسمان وزمین و انسانرا آفریده و بشر را روان عطا کرده»، ولی بعید نیست که این پرستنده اهورامزدا خصوصیات خدای خود را در خدای قوم یهود نیز یافته بود. برخلاف اصول تعدد خدایان که در بابل غلبه داشت، مذهب پارس ها خیلی بیشتر با مذهب یهودیان تطبیق میکرد. حتی بعضی از اهالی بابل نیز تحت تأثیر یکتاپرستی تبعیدشدگان قرار گرفتند و یهوه خدای یهود را برابر خدای مردوک پرستش کردند. بهر حال این «خدای آسمانها» بوده است که گاه باسم اهورامزدا و گاه بنام مردوک یا بهود مورد احترام و پرستش کوروش قرار گرفته است. همانطور که خاندان هخامنشی بفضل اهورامزدا سلطنت میکرد، و همانطور که کوروش بفضل خداوند مردوک بسطنت بابل میرسید، بفضل خداوند یهود بود که سلطنت جهانرا تحصیل میکرد! هرگز در تاریخ آسیای غربی اصول اختلاط مذهبی باین درجه از تکامل نرسیده بود! یهودیان این وضع را مغتنم شمردند و دوران جدیدی در تاریخ کشور خود گشودند. و نام کوروش محبوب و مفتخر از نسلی بنسلی منتقل شد.